

فردیت، سنگ بنای دموکراسی است

گفت و گو با دکتر فرشته احمدی

بخش جامعه‌شناسی

- Iranian Islam and the Concept of the Individual on the Non - Development of the concept of the Individual in the ways of Thinking of Iranians
- Fereshteh Ahmadi Nader Ahmadi
- Uppsala University
- 1995

لطفاً بفرمایید که عنوان تز و ایده انتخاب آن چه بوده است؟

ایده اصلی کتاب بررسی عدم تکامل مفهوم فردیت در تفکر فلسفی، سیستم قضایی و اقتصادی ایران است و عنوان آن ایران اسلامی و مفهوم فردیت است. این نوشته توسط دکتر نادر احمدی به نگارش درآمده است.

این بررسی بر چه بنیادهایی استوار است؟

در این بررسی نخست تکامل مفهوم فرد در شیوه تفکر غربی مورد بررسی قرار گرفته است، این پژوهش بر پایه بررسی دو آلیسم در رابطه انسان با خدا/ خدایان، دولت و کلیسا، فلسفه کارترینی و ساختار اجتماعی قرار دارد. پس از این بررسی چگونگی برخورد با فرد در تفکر اسلامی خصوصاً در دیدگاه عرفانی مورد تحلیل قرار می‌گیرد. بخش اول کتاب بیشتر یک پژوهش فلسفی است و موانع فلسفی - فکری تکامل فردیت را می‌شکافد. در بخش دوم کتاب که توسط دکتر نادر

دکتر فرشته احمدی جامعه‌شناس و اسناد دانشگاه اوپسالا سوئد است وی متولد ۱۳۳۸ است و پس از اخذ دیپلم از دبیرستان خوارزمی تهران به ادامه تحصیل در رشته مهندسی برق در دانشگاه پلی تکنیک پرداخت. دکتر احمدی لوین با شروع انقلاب فرهنگی و تعطیلی دانشگاهها به کشور سوئد مهاجرت کرد. وی به دلیل علاقه به مسائل اجتماعی، در سوئد در دانشگاه اوپسالا در رشته جامعه‌شناسی به تحصیل پرداخت. در سال ۱۳۷۵ به اخذ درجه دکترا و در سال ۱۳۸۰ موفق به اخذ درجه فوق دکترا در جامعه‌شناسی شد.

تز دکترای احمدی مفهوم فردیت در تفکر اسلام ایرانی است که حاصل آن در کتابی به نام اسلام ایرانی و مفهوم فردیت توسط انتشارات مک میلان در سال ۱۳۷۸ چاپ شده است.

دکتر احمدی لوین اکنون مسئولیت انجام پروژه‌ای با عنوان «استراتژیهای مذهبی و معنوی در میان بیماران سرطانی» را برعهده دارد. هدف این پروژه بررسی کاربرد استراتژیهای مذهبی و معنوی در شرایطی است که فرد دچار بحرانهای گوناگون شده است.

با دکتر احمدی لوین در باب تز دکترای ایشان گفت‌وگویی انجام داده‌ایم که در پی می‌خوانید:

احمدی نوشته شده است موانع اجتماعی تکامل فردیت و سیستم سیاسی و قضایی در اسلام شیعه مورد تحلیل قرار می‌گیرد.

لطفاً توضیح دهید تکامل مفهوم فردیت چگونه در رابطه با دوآلیسم رابطه انسان با خدا/ خدایان قرار می‌گیرد؟

بررسی میتولوژی یونان، خصلت انسانی خدایان یونان را آشکار می‌سازد. ضعفها و نقاط قوت و همچنین روابط میان خدایان همگی خصلت انسانی دارند. زئوس - خدای خدایان - عشق می‌ورزد، تنفر می‌ورزد و حسادت می‌کند. نزاع زئوس و هراکلیوس بر سرنوشت پرومته بهترین تجلی این خصلتهای انسانی در نزد خدایان یونان است. بنابراین در مذهب قدیم یونان ما با خدایان جاودانی غیرقابل دسترس و همه جا فراگیر روبرو نیستیم بلکه با خدایانی مواجهیم که تمایزشان با انسانها تنها در برتری فیزیکی و شدت این تواناییهاست. در چنین حالتی، تعجب‌آور نیست که رابطه میان خدایان و انسانها همانند دو قدرت این جهانی است. دو قدرتی که برای برتری خویش می‌جنگند. داستان پرومته (وزیدن آتش توسط وی و اعطای آن به انسان و برانگیخته شدن خشم زئوس از اینکه آتش منبع قدرت در دسترس انسان قرار گرفته است)، این رابطه رقابت را آشکار می‌سازد. بلکه اهمیت آتش به مثابه یک

منبع قدرت‌دهی به انسان است که زئوس را بر آن می‌دارد که پرومته را به یک عذاب دائمی محکوم سازد. اهمیت اعمال قهرمانانه در میتولوژی یونان از همین امر مبارزه انسانی و خدایان سرچشمه می‌گیرد. نتیجه چنین رقابتی آن بود که انسان خود را تنها و تهدید شده از سوی خدایان می‌یابد و چنین انسانی جز تواناییهای فیزیکی خویش ابزار دیگری ندارد. این امر اولین نطفه‌های تکامل مفهوم فردیت را به وجود می‌آورد. چرا که این تنهایی و ضعف، نیاز تکیه بر خویش و تنها خویش را از یک سو و مسئولیت شدید، در برابر سرنوشت خود را از سوی دیگر به دنبال داشت. میشل فوکو پس از بررسی متنهای یونان قدیم به این نتیجه می‌رسد که بحث «شناخت خویش» که سرلوحه مهم‌ترین دروازه‌های یونان بود، با ایده تشویق به خودسازی، بنیان تکیه فلسفه یونانی بر فرد و تکنیک خودپروری آن است. شعار «خود را بشناس» تجلی چنین تفکری است که همه تأکید را بر فردیت می‌گذارد.

گرچه «فردیت» در تفکر یونان متولد می‌شود، در قانون رم است که «فردیت» به شکل قانونی تثبیت می‌شود. برای یک یونانی یک انسان زمانی می‌تواند به هدف خود و تکامل طبیعت خویش نائل آید که عضو فعال یک بدنه سیاسی باشد. یعنی زمانی که برای بهزیستی کل گروهی که بدان تعلق دارد، تلاش

نماید. اما برای آنکه یک انسان بتواند عضو فعال یک بدنه سیاسی باشد باید نخست یک فرد مستقل و آزاد باشد. استقلال و آزادی فرد یک شرط اساسی شهروندی در قانون رم بود. این امر یک عنصر اساسی تثبیت مفهوم فردگرایی در اندیشه و جامعه یونانی است که بعدها هسته بینش غربی را در رابطه با فرد و رابطه او با گروه تشکیل داد.

چنانکه دیدیم وجود دوآلیسم میان خدایان و انسان، میان فرد و گروه یکی از مهم‌ترین عوامل نطفه‌بندی فردگرایی در تفکر غربی محسوب می‌شود. اما آنچه به فردیت یک اعتبار اخلاقی بخشید، نگرش رواقیون به مفهوم تقوا بود. در نزد رواقیون، شادی، ثروت و مالکیت موانع دستیابی فرد به یک زندگی هارمونیک و همخوان با طبیعت بود. در نزد رواقیون مفهوم تقوا مفهومی فردگرایانه است. عشق، دوستی و احساسات که همگی فرد را با دیگری مرتبط می‌سازد توسط رواقیون نفی می‌شود. برتراند راسل اشاره می‌کند که عشق در سیستم فکری رواقیون غایب است و از آنجا که عشق در رابطه با دیگری است که منجلی می‌شود، نفی عشق نزد رواقیون به این معنی است که فرد در رسیدن به تقوا تنهاست و دستیابی به تقوا نه از طریق رساندن نفع به دیگران بلکه با پرداختن به خویشتن میسر می‌شود. اندیشه رواقی در واقع آن بعدی از تفکر غربی را نمایندگی می‌کند که بعدها به شکل تأکید و ارج نهادن بر زندگی خصوصی خود منجلی شد.

تکامل مفهوم فردگرایی چگونه در رابطه با تضاد دولت و کلیسا قرار می‌گیرد؟

تکامل مفهوم فردیت در مسیحیت (البته نه مسیحیت اولیه) نیز ادامه می‌یابد.

لویی دومونت متفکر معروف فرانسوی بود و به دوگونه فرد اشاره دارد: فرد این جهانی و فرد آن جهانی. فرد آن جهانی با بعد معنوی خود، فردیتی را نمایندگی می‌کند که تنها خود در برابر خدا مسئول است و رابطه او رابطهای فردی است. این گونه فردیت با ترک این جهان محقق می‌شود وی برای گناهان خود و رستگاری خویش تنها خود را دارد. فرد این جهانی، محصول جامعه فردگرایانه است. فردی است که به ترک این جهان نمی‌پردازد. فردیت او در شکل مسئولیت فردی وی در بهزیستی زندگی خویش و جامعه متعلق به آن محقق می‌شود.

آنچه در بحث ما اهمیت دارد، چگونگی حضور فرد آن جهانی در جهان زمینی و تبدیل آن به فرد این جهانی است. لویی دومونت در بررسی فرآیند تبدیل فرد آن جهانی به فرد این جهانی بر نقش

در مذهب قدیم یونان
ما با خدایان جاودانی غیرقابل دسترس
و همه جا فراگیر روبرو نیستیم
بلکه با خدایانی مواجهیم که
تمایزشان با انسانها
تنها در برتری فیزیکی
و شدت این تواناییهاست

اندیشه رواقی در واقع آن بعدی از تفکر غربی را نمایندگی می کند که بعدها به شکل تأکید و ارج نهادن بر زندگی خصوصی خود متجلی شد



وجود دوآلیسم میان خدایان و انسان، میان فرد و گروه یکی از مهم ترین عوامل نطفه بندی فردگرایی در تفکر غربی محسوب می شود

اجتماعی جامعه مدرن است. این موضوع را لطفاً بیشتر توضیح دهید؟

همان طور که گفتیم در بخش دوم کتاب که توسط آقای دکتر نادر احمدی نوشته شده است، تأکید بر مناسبات سیاسی، قضائی و اقتصادی است. بحث من بیشتر به فراهم آمدن شرایط ذهنی تکامل مفهوم فردیت مربوط می شود. اما یک امر مهم در یاری رساندن بر تکامل مفهوم فرد از جدایی حیطه های علم و فلسفه و مذهب ناشی می شود. مسئله تغییر پارادایم فکری در تفکر غرب است که امکان نابودی آریستوکراسی در کشورهای اروپایی و بازسازی پایه دموکراسی را به مثابه یک نظم نوین میسر ساخت. توکویل این امر را با مقایسه آریستوکراسی اروپا و دموکراسی آمریکا (البته نه در دوران معاصر) مورد بررسی قرار می دهد. در جامعه ای که فرد آزاد از قیود کلیسا است، رابطه افراد نه بر پایه وفاداری و حمیت بلکه بر پایه نفع شخصی و تحقق آمال فردی است. رابطه فرد و گروه و چگونگی ساختار این رابطه در جوامع گوناگون، سرنوشت تکامل مفهوم فرد را در دوران مدرن تعیین نمود. در برخی جوامع همانند آمریکا در دوران معاصر افراد بدون رابطه با گروه یا تشکلی خاص به تنهایی به دنبال نفع فردی خویش اند. در واقع افراد آحادی منفرد یا جزائری منفرداند که هر کدام در تلاش کسب نفع شخصی است.

در این نوع جامعه فردگرا، اتحادیه های کارگری، تشکل های صنفی و... جایگاه مهمی در ساختار اجتماعی ندارند. اما شکل دیگر از جامعه فردگرا وجود دارد مانند سوئد که افراد با حفظ فردیت خود وارد گروه های گوناگون می شوند و برای نفع خویش مبارزه می کنند. در اینجا قرارداد اجتماعی صادق است. یعنی افراد وارد یک قرارداد اجتماعی می شوند که برای کسب برخی منافع خویش بخشی دیگر را فدا می کنند (همانند پرداخت مالیات بالا، پرداخت حق اتحادیه ها). در این نوع جوامع اتحادیه های گوناگون و نشست های مختلفه یک عنصر ساختار اجتماعی اند. هر دوی این مدلها بر

غربی مؤثر افتاد بلکه به شدت شناخت شناسی غرب را تحت تأثیر قرار داد.

بنابر شناخت سیاسی کارترینی، خود ego نه تنها به طور ذهنی بر محیط اطراف خویش تأثیر می گذارد بلکه قادر است به آنها از خارج بنگرد یعنی نگرش برون گرا و عینی داشته باشد. او تنها نظاره گر است، شیئی در میان سایر اشیاء.

در شناخت سیاسی کارترینی انسان نظاره گر (دانشمند) از انسان به مثابه تعبیرکننده (فیلسوف) و انسان به مثابه معتقد دینی مجزا است. بدین ترتیب دکارت با جدا ساختن جهان ذهنی از جهان فیزیکی، امکان جدایی حیطه علمی، حیطه فلسفی و حیطه دینی را فراهم ساخت. این قدم بسیار اساسی در جادودایی از جهان احتمالاً عامل اساسی در پدید آوردن آن شرایطی بود که جامعیت فردیت گرایی در دیگر زمینه های حیات فرهنگی و اجتماعی در غرب را موجب شد.

قابل انکار نیست که کسانی همچون اسپینوزا و کرکگارد سعی کردند که بر این دوآلیسم کارترینی فائق آیند. اما فلسفه کارترینی و دوآلیسم میان جهان مادی و جهان معنوی و ذهنی یکی از مهم ترین شاخصه های تفکر غربی حتی در زمان فلسفه مدرن است. در اینجا فرصت نیست چنانچه در کتابم بدان پرداخته ام جای پای دوآلیسم مورد بحث را در دیگر فلسفه های غربی همچون فلسفه هگل، کانت و آگزیستانسیسم مورد بحث قرار دهم. کافی است همان طور که گیلبرت دورانت متذکر شود، و اشاره کنم که دوآلیسم مهم ترین ساختار اسکیزوفرنی، جریان روشنفکری و فلسفی غرب است از فلسفه یونان تا دوران مدرن و نتیجه آن جادودایی از زمان، جادودایی از طبیعت و جادودایی از خداست که این سه با هم موجب فراهم آمدن شرایط ذهنی برای تغییر شرایط سیاسی و اجتماعی در جهان غرب می شود. تغییر شرایط سیاسی و اجتماعی که تکامل مفهوم فرد را بر پایه شرایط اقتصادی جهان غرب میسر ساخت. چهارمین دوآلیسمی که بر پایه آن شما تکامل مفهوم فرد را مورد بحث قرار داده اید، دوآلیسم در ساختار

کلیسا و رابطه آن با دولت تأکید دارد. نقش سنت آگوستین در این رابطه اساسی بوده است. با فلسفه سنت آگوستین در واقع فاصله میان این جهان (جهان زمینی) و آن جهان (جهان معنوی و آسمانی) از میان می رود. یعنی اگر تا پیش از حاکمیت فلسفه سنت آگوستین حیطه این جهانی و آن جهانی کاملاً دو حیطه متمایز از هم بودند این دو حیطه به هم می پیوندند. چرا که کلیسا در برابر حل سوالات این جهانی قرار می گیرد لوثی دومونت آغاز این پروسه را از آن زمانی می داند که با امپراتوری کنستانتین و حاکم شدن مسیحیت در قرن چهارم در جهان غرب، دولت و کلیسا به یک یگانگی سمبولیک دست می یابند. این اتحاد و یگانگی، کلیسا را مجبور ساخت که حقوق الهی را این جهانی سازد یعنی آن را با شرایط زندگی سیاسی و اجتماعی آن دوران منطبق سازد.

نتیجه آنکه، اگر فرد مسیحی تاکنون از حیطه زندگی سیاسی و اجتماعی منع می شد و دور بود اکنون با درگیری کلیسا در امور سیاسی (دولت)، وارد زندگی زمینی (زندگی سیاسی و اجتماعی) می شود. حقوق و وجود نظم این جهان به این شکل مورد تأیید نظم آن جهانی (مذهب) می شود. ساختار جامعه مسیحی در دو سطح تجربه می شود. سطح اول دولتهای مجرد و مفرد است و سطح دوم وجود افراد مفرد شده و مستقل در این دولتهاست. این امر با اصلاحات به نقطه عطف خویش می رسد. اصلاحات توسط کالوین فرد را از بندهای خویش به کلیسا آزاد می سازد. مسئله خواست آزاد فرد، اساسی شود و این خواست آزاد با خواست خدا یکی تلقی شود. فردی که در برابر خدا تنها خودش مسئول رستگاری خویش و آن هم به واسطه کار فردی خویش است، مسئولیت فردی در برابر زندگی زمینی نیز دارد. فرد، مسئول تغییر جهان است نخست بر طبق خواست خدا و سپس بر مبنای خواست خویش.

خاطر نشان می شوم که در اسلام هرگز این جدایی زندگی زمینی و آسمانی وجود نداشته است.

شما اشاره کردید که بجز دوآلیسم انسان و خدا/خدایان و جدایی کلیسا و دولت، دوآلیسم کارترینی در تکامل مفهوم فرد در تفکر غربی مؤثر بوده است. می توانید این امر را بیشتر توضیح دهید؟

فلسفه دکارت (کارترینی) بر اصل جدایی هستی شناسانه ذهن و جسم (روح و ماده) استوار است. از نظر دکارت روح زندانی یک جسم مکانیکی است. برخلاف دوآلیسم زرتشتی که دو قطب تضاد وابسته به یکدیگرند (بنابراین جدایی آنان هستی شناسانه نیست)، دوآلیسم روح و جسم در فلسفه کارترینی بیانگر امکان استدلال روح و جسم از یکدیگر است. درک دوآلیستی دکارت از جهان نه تنها در هستی شناسی

پایه فردگرایی و تکامل مفهوم فردیت کاملاً متفاوت است. در اینجا افراد در جمع (خانواده، ملت امت) حل می‌شوند. هدف حفظ منافع فردی نیست بلکه نفع گروه مدنظر است. فرهنگ شرم حاکم است و افراد نه در برابر وجدان خویش به تنهایی که در برابر گروه مسئول‌اند. اهمیت متافور «مردم» در فرهنگ ایرانی از اینجا نشأت می‌گیرد.

شما تا اینجا بر چگونگی تکامل مفهوم فرد در تفکر غربی و در بعد فلسفی آن تأکید داشتید، آیا می‌توانید مسئله عرضه تکامل مفهوم فردیت در تفکر ایرانی را که موضوع اساسی تز دکترای شما بوده است، توضیح دهید. اجازه دهید که قبل از وارد شدن به این مبحث صحبت خود را در باب تکامل مفهوم فردیت در تفکر غربی با تعریفی از آنچه در این بحث «فرد» نامیده می‌شود به پایان ببرم.

آن مفهومی از فرد که مورد بحث ماست و تکامل آن مورد بررسی قرار گرفت، به مثابه موجودی مستقل، خود اتکا و خودکفا در نظر گرفته می‌شود. چنین فردی که یک موجود اخلاقاً «غیراجتماعی» (یعنی بدون تعهد غیرزمینی به دیگران) است موضوع اصلی و هنجاری مؤسسات اجتماعی است.

اما در مورد مسئله فردیت در تفکر ایران اسلامی، این بحث در نشریه کیان سال ۷۶ شماره ۳۴ نیز به صورت خلاصه در مقاله‌ای با عنوان «امتناع مفهوم فرد در اندیشه ایرانی» آمده است و من اینجا به طور مختصر بدان می‌پردازم. من در بحث خود بر عرفان ایرانی به مثابه یکی از بنیادهای اصلی تفکر ایرانی اسلامی تأکید داشته‌ام. توجه داشته باشید که من تنها بعد فلسفی را در بحث فرد مد نظر داشته‌ام و بررسی فلسفه ایران اسلامی نشان می‌دهد که فلسفه عرفان بخش اعظم فلسفه ایرانی را تشکیل می‌دهد.

بررسی رابطه انسان و خدا در تصوف ایرانی، جایگاه مفهوم انسان در این شیوه اندیشه را روشن می‌سازد. در اینجا تأکید بر آموزه صوفیانه وحدت وجود است که به معنی در راه نشو و نمای مفهوم فرد در اندیشه تبدیل شد. مشرب وحدت وجود موجد عقایدی از قبیل تقدم من کلی بر من فردی و اتحاد و اتصال تمام عیار خرد انسان یا خداوند است. این وضع در تقابل آشکار با تلقی دوآلیستی اندیشه غربی از جهان است که توضیح داده شد. بر رابطه انسان و خدا در تصوف از آن رو انگشت تأکید نهادم که در جهان غرب چنانچه بحث شد، این جدایی فلسفه از دین و علم است که شرایط بررسی انسان را خارج از دیدگاه مذهبی فراهم می‌سازد. محور و ملار بحث من مقولات ترک نفس و وحدت وجود در مقام دو رأی نافذ در تصوف اسلامی است.

آیا می‌توانید این دو رأی را به طور خلاصه توضیح



پرتال جامع علوم انسانی
شماره شانزدهم و مطالعات فرهنگی

دکارت با جدا ساختن جهان ذهنی از جهان فیزیکی، امکان جدایی حیطه علمی، حیطه فلسفی و حیطه دینی را فراهم ساخت



محور و مدار بحث من مقولات ترک نفس و وحدت وجود در مقام دو رأی نافذ در تصوف اسلامی است

دیگر»۔ عامل مهارکننده من سُفلی در حیات روزمره ایرانیان - چه بسیار حاضر است. در حقیقت «مردم» در مقام نیرویی بازدارنده، تجلی سلطه نفس کلی به صورت نیرویی اجتماعی بر نفس فردی است.

شکل دیگری از تجلی من دیگر در مقام مهارت کننده من سُفلی، عبارت از رابطه میان فرد حاکم و اشخاص تحت حکومت است. سیاست دستگاههای حقوقی، حوزه‌هایی‌اند که در آنها چند و چون این نوع روابط بارزتر می‌شود. در ایران شاهان و رهبران در کل همواره نمایندگان خدا به شمار می‌آمده‌اند از این لحاظ رهبران را می‌توان همان «نیروی برتر» دانست که وجودش نماد وجود من دیگر، یعنی مهارکننده نفس سفلی است.

با چنین چشم‌اندازی آیا تصور شما این است که ما در چارچوب یک منظومه فرهنگی که بنیادهای فرهنگی و تاریخی مشکلاتی جدی دارند گرفتاریم و نمی‌توانیم از آن خارج شویم یا اینکه این منظومه نهایتاً شکسته می‌شود و ما از این وضع خارج می‌شویم؟

من در دورانهای گوناگون تکامل فکری فرد در این باره نظرات متفاوتی داشته‌ام. در دوران قاجار من در ایران معتقد بودم که باید راه غرب را (نوع خاصی از آن را) دنبال کنیم. اما امروز نه به عنوان یک ایندولوگ بلکه یک محقق به مسئله می‌نگرم. توجه داشته باشید که زیر عنوان تز دکترای من و آقای احمدی نه کمبود مفهوم فردیت بلکه عرصه تکامل مفهوم فرد است.

این بدان معنی است که ما تکامل مفهوم فرد را امری ضروری و اجباری نمی‌بینیم بلکه همانطور که کتاب سعی دارد نشان دهد تحت شرایطی عینی و ذهنی خاص این تکامل صورت می‌گیرد. اعتقاد من (که ابتدا مطلق نیست و در حال تغییر است) این است که در دوران پست مدرنیسم شاید ما با یک تغییر پارادایم روبرو هستیم یعنی مسئله ارتباط سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جوامع به شکلی که امروز می‌بینیم موجب پیدایش اشکال سیاسی، اجتماعی می‌گردد که از جنسی دیگر غیر از مدل غربی و شرقی است و در واقع هیچ ضرورتی ندارد که دیگر کشورها مراحل تکاملی جوامع غربی را طی کنند. ولی برخی عوامل، سنگ بناهای اصلی پیدایش بعضی پدیده‌های اجتماعی است. مثل مفهوم دموکراسی و تکامل مفهوم فردیت. اگر دموکراسی را نه یک شیوه حاکمیت سیاسی بلکه شیوه تفکر و خصوصاً یک شیوه زندگی بدانیم، بدون رسیدن به مفهومی از فردیت که در آن استقلال و خودکفا بودن فرد، اصلی ساختار اجتماعی است، رسیدن به دموکراسی تقریباً ناممکن است.

با سپاس از اینکه وقت تان را در اختیار کتاب ماه علوم اجتماعی قرار دادید.

می‌گیرد. گام اول فنای «من فعال» و گام دوم نیل به سمت آگاهی نسبت به «من منفعل» است. یعنی تکامل از I به me.

برای رسیدن به فرجام این راه، صوفیه سه مرحله اساسی دارد. این مراحل که مراتب شخصیت صوفی را تشکیل می‌دهند، عبارت‌اند از تشخص، تشبه به خلوند و اتحاد با ذات حق.

این سه منزل را می‌توان به سه‌گونه محبوب و مقصود همبسته دانست. شیخ یا قطب مرشد (رشد روحی) خلوند و سرانجام عشق در مقام گوهر آفرینش در این پروسه است که فرد از من پدیداری به وحدت می‌رسد.

صوفیه به دلیل قائل شدن به امکان وحدت کامل عیار با وجود مطلق، نفی کامل فرد را با آن تعریف که از آن دانشیم، هدف خویش قرار می‌دهد. معلوم است در مشربیه که از رشد نفس برای تبدیل من پدیداری به نفس کلی استفاده می‌شود، دغدغه درباره من فردی محلی از اعراب ندارد.

نظام فلسفی در غرب مبتنی بر تفکیک وجود مستقل فرد در برابر اعیان عالم خارج است. چنین دستگاہی به راستی در تقابل با عقیده صوفیه است. زیرا نظر صوفیه دائر بر کثرت در عین وحدت و وحدت در عین کثرت همراه با اعتقادشان به وحدت ذاتی مخلوقات با ذات مطلق به انحلال هرگونه غیریت میان ذات منفرد شخص و اعیان عالم خارج منجر می‌شود. از منظر جامعه‌شناسی، پیامد بلافاصل چنین طرز فکری، انکار نفس فردی به مثابه برترین مبدأ تنظیم‌کننده روابط میان افراد است.

در آن شیوه اندیشه که مفهوم نفس غایی و فکر وصول بدان از اهمیت حیاتی برخوردار است، چه بسا خودآگاهی باعث شود که از خودگذشتن و در عوض برای اجتماع منبع رحمت شدن به عنوان اصل غالب درآید. یکی از مصادیق این اصل آموزه شهادت است. چنین اندیشه‌ای احتمالاً برای روابط اجتماعی و سیاسی نیز شکل و صورتی دیگر تدارک می‌بیند و شاید به برقراری نظامی از روابط اجتماعی مدد می‌رساند که در سایه آن اشخاص جملگی تحت نفوذ و اقتدار نیرویی تعریف نشده‌اند. این نیرو می‌تواند به اشکال گوناگون ظاهر شود. جایگاه ویژه استعاره «مردم» در فرهنگ ایران حاکی از این معناست که تصور «من

صوفیه به دلیل قائل شدن به امکان وحدت کامل عیار با وجود مطلق، نفی کامل فرد را با آن تعریف که از آن دانشیم، هدف خویش قرار می‌دهد. معلوم است در مشربیه که از رشد نفس برای تبدیل من پدیداری به نفس کلی استفاده می‌شود، دغدغه درباره من فردی، محلی از اعراب ندارد

دهید؟

اصل ترک من [= نفس] پدیداری در تصوف ناشی از تلاش برای فائق آمدن بر جدایی انسان از خدا و عروج تا مقام نفس حقیقی یا نفس کلی است.

ترک نفس عرفی از مهم‌ترین اصولی است که صوفیان را در امر خودجویی یاری نموده است. موضوع مهم در این امر این است که اصل مذکور همراه با رشد دغدغه در قبال من فردی چنانچه در تفکر یونانی می‌بینیم، نبوده است.

طبق تعالیم صوفیانه من پدیداری (که در تفکر یونانی مورد تأکید قرار می‌گیرد) فرآورده فرهنگ و محیط است و طبعی رو به قهقرا دارد. من والدانه، من تکوینی، من اجتماعی، من در مقام صاحب حرفه، من ملی و من تاریخی چنانچه دکتر آراسته مطرح می‌نمایند، اشکال گوناگون تجلی من پدیداری است.

تلاش صوفی می‌باید بر فائق آمدن بر این «من»ها و رسیدن به من حقیقی باشد که پرورده محیط یا تاریخ نیست، بلکه نتیجه تکامل باطن است. در تفکر غربی تکامل از من منفعل به من فعال است. اما در تفکر صوفیانه دو گام در تکامل انسان صورت